

نکته هست که داستان مدور است و سرنوشت همه قهرمانان آغاز کار در پایان روشن می‌شود، اما بوف کور از این حد فراتر است، دو زمان و دو زندگی است از يك قهرمان، يك قهرمان که در عین حال در دو دنیای مختلف و در دو زمان متوازی می‌زید.

در آغاز کتاب متوجه می‌شویم که جوانی، عشق و علاقه خود را نسبت به زن جوانی می‌خواهد توصیف کند. چند قهرمان، ظاهراً دور و محو و غیرفعال، همراه این دو حرکت می‌کنند که از همه مهمتر پیرمرد قوزی است. پیرمرد قوزی در طی داستان اعمالی انجام می‌دهد که موجب تعجب است، مثلاً به اتاق زن راوی می‌رود و با او همبستر می‌شود، راه خانه راوی را به خوبی می‌داند. اما در پایان داستان می‌فهمیم که آن پیرمرد خود راوی است و در نتیجه آن اعمالی که از او سر زده است اعمالی است که از خود راوی در زمان دیگری - يك زمان متوازی و متقابل با زمان راوی - بروز کرده است. در نتیجه زمان بعد از پایان، دوباره از نو در ذهن خواننده آغاز می‌شود، یعنی وقتی که راوی می‌گوید من پیرمرد خنزربنزی شده بودم می‌توان دوباره کتاب را از آغاز خواند و این بار توجه داشت که قهرمان اصلی یعنی راوی همان پیرمرد خنزربنزی است که به اتاق همسر خود رفته است و وقتی جوان بوده است، نقاش و نویسنده بوده است.

اتفاقاً در وسط کتاب هم به نوع مبهمی اشاره می‌کند که من همان پیرمردم، منتهی خواننده به آن توجه نمی‌کند تا آنکه در آخر کتاب مطلب را به تمامی درمی‌یابد. مثلاً در آغاز بخش دوم (ص ۵۵) می‌نویسد: «هر کسی دیروز مرا دیده، جوان شکسته و ناخوشی دیده است، ولی امروز پیرمرد

شیوه داستان‌پردازی در بوف کور هرچند به جریان سیال ذهن (Stream of consciousness) نزدیک است اما دقیقاً آن نیست. «در این شیوه‌روایتی [جریان سیال ذهن] همه طیفهای روحی و جریانات و مشغله‌های ذهنی قهرمان در داستان مطرح می‌شود. داستان عرصه نمایش تفکرات و دریافتها از جنبه آگاهی و نیمه‌آگاهی و ناخودآگاه، سیلان خاطرات و احساسات و تداعی معانیهای بی‌پایان است»<sup>۱</sup> و از این نظر بوف کور به «جریان سیال ذهن» نزدیک است. اما در جریان سیال ذهن «تکیه بیشتر بر لایه‌های پیش از گفتار (Prespeech Levels) است تا گفتارهای عقلانی (Rational Verbalization) بدین معنی که در ذهن شخصیت یا شخصیتها مطالب و مسائلی هست که هنوز به صورت گفتار تبلور نیافته است، اما خواننده باید آنها را حس کند»<sup>۲</sup>. هرچند این مورد نیز نمونه‌هایی در بوف کور دارد اما اساسی نیست.

بوف کور يك رمان روانی است و یکی از فرقهای رمان روانی با شیوه‌روایتی جریان سیال ذهن در همین نکته است که در آن خبری از لایه‌های پیش از گفتار نیست و گفتارها جنبه عقلانی و طبیعی دارند. هم‌چنین شیوه‌روایتی بوف کور را می‌توان تا حدودی نزدیک به گفتگوی درونی (Interior dialogue) یا تک‌گفتارهای درونی (Interior monologue) دانست. د گفتگوی درونی وصف و نمایش جریانات ذهنی قهرمان مطرح است و تک‌گفتارهای درونی مربوط به روایاتی است که «در آن خود قهرمان به بیان جریانات ذهنی خود می‌پردازد و نویسنده در مکالمات و جهات و حالات ذهنی او دخالت نمی‌کند. مثلاً صحبتها را برای توصیف یا افزودن مطلبی قطع نمی‌کند یا جملات را از نظر دستوری تصحیح نمی‌کند و به آنها نظم و ترتیب منطقی نمی‌دهد»<sup>۳</sup>.

# بوفی بر دایرهٔ زمان

سیروس شمیسا

قوزی می‌بیند که موهای سفید، چشمهای واسوخته، لب‌شکری دارد». پس این پیرمرد است که راوی داستان است، منتهی چون بعداً ماجراهای راوی که جوان است و ده سال پیش بچه بوده است توصیف می‌شود، خواننده به صورت طبیعی به این جمله توجه نخواهد کرد. در آغاز بخش اول هم منظره و نقاشی توصیف می‌شود که زن جوانی می‌خواهد به پیرمردی گل نیلوفر بدهد که آن پیرمرد در حقیقت خود راوی است.

بدین ترتیب آغاز و وسط و آخر رمان یکی است و زمانها به صورت بسیار بغرنجی در هم مخلوط شده‌اند و رمان برخلاف معمول و منتظر بر روی يك خط مستقیم زمانی که متعارف ذهن خواننده است، جلو نمی‌رود. زمان در عین حال هم گذشته است و هم حال و هم آینده و ماجراها هم مربوط به دیروزند و هم امروز و هم فردا و همین‌طور است موقعیت قهرمانان، هر

تک‌گفتارهای درونی و گفتگوی درونی و سولی لوقی Soliloquy (حدیث نفس، گفتارهای بی‌مخاطب) همه از شیوه‌هایی هستند که در جریان سیال ذهن به کار می‌روند و همه در بوف کور نمونه‌هایی دارند.

اما این که گفتیم بوف کور دقیقاً به این شیوه نیست به این سبب است که در بوف کور نظم و ترتیب دقیق و منسجمی است؛ منتها این نظم و نظام پنهان و دیرپاب است و این باعث می‌شود تا خواننده علی‌الظاهر بپندارد که بوف کور فقط بازتاب ذهنیات نویسنده است و هدف خاص و نظم و ترتیبی را دنبال و رعایت نمی‌کند.

آنچه فهم بوف کور را دشوار می‌کند مسئلهٔ زمان است و به اعتبار آن می‌توان شیوهٔ بوف کور را شیوهٔ زمانهای مدور یا زمانهای منکسر یا شاید دقیقتر شیوهٔ زمانهای متوازی یا زمان معکوس خواند. در حکایت‌پردازیهای سنتی ما این



قهرمانی را می‌توان با توجه به زمانهای مختلف مظهر قهرمان دیگر دانست و داستان را از زبان او گفت. اگر از دیدگاه پیرمرد قوزی نگاه کنیم، ماجراهای راوی، ماجراهای گذشته اوست و اگر از دید راوی نگاه کنیم ماجراهای پیرمرد ماجراهای فردای اوست و گاهی هم این هر دو با هم در زمان حال مواجه می‌شوند.

همین طور ماجراهای پدر یا عموی راوی که منطقی‌اً باید ماجراهای گذشته باشد، قسمتی از ماجراهای آینده اوست. زیرا این همان پدر یا عموی راوی است که بعد از آنکه به وسیله زهر مارناگ مشاعر خود را از دست داده تبدیل به پیرمرد بساط فروش شده است. همین طور ماجراهای زن اثیری و لکاته و بوگام داسی و عمه راوی و دایه همه ماجراهای يك شخصیت است. یعنی لکاته در يك لحظه بوگام داسی است و در لحظه دیگر زن اثیری و خواننده باید مدام متوجه باشد که ماجراهای کدام شخصیت را می‌خواند و در کدام يك از زمانهای سه گانه است. مثلاً وقتی که صحبت از مکیدن انگشت است مربوط به دوره گذشته و کودکی است و وقتی سخن از شال و عباس است مربوط به آینده است.

در اوایل کتاب می‌گوید بعد از او به مشروب و تریاک پناه بردم و بعد در ص ۱۲ می‌گوید که تمام مشغولیات من تریاک و مشروب و نقاشی است برای اینکه وقت را بکشم. اینها بعد از وقایع او با زن اثیری است، حال آنکه قبل از شرح ماجرای زن اثیری بیان شده است. مقصود این است که رمان تسلسل خطی ندارد و وقایع به ترتیب زمانی شرح داده نشده است. در ص ۱۳ وقتی که موضوع نقاشی را شرح می‌دهد می‌گوید «آیا این مجلس را من

سابقاً دیده بودم؟» که جواب آری است، زیرا داستان فی الواقع از آخر به طرف اول می‌رود، او بعد از اینکه منظره زن اثیری را دیده بود، این مجلس را نقاشی کرده بود.

به هر حال من بشخصه تاکنون چنین پیچیدگی را در ساخت هیچ رمانی ندیده‌ام و گمان نمی‌کنم به لحاظ «زمان» تاکنون چنین اثر درهم‌تنیده و پیچ‌درپیچ و به قول فرنگیها «لابیرنت» واره‌ای آفریده شده باشد.

اما مفهوم این تداخل زمانها و شخصیتها چیست؟ به طور ساده می‌توان گفت که يك مفهوم کلی در ارتباط با مصادیق خود سنجیده شده است: مفهوم انسان کلی و نوعی در برابر یکی از افراد (یا چند فرد). انسان کلی یا نوعی که در همه زمانهاست در برهه مخصوصی آن فرد خاص است (به لحاظ یکی از زمانها) و هم انسانهای دیگر و از طرف دیگر، آن فرد خاص، هم خودش است و هم بخشی از انسان نوعی و بین آنها رابطه عموم و خصوص است. بحث مفهوم کلی یکی از بحثهای معروف در فلسفه ماست و چون فهم آن اندکی دشوار است در میان اصحاب حوزه معروف بود که طلبه‌ای گفته است که من انسان کلی را در کوههای همدان دیده‌ام! در فرهنگ اصطلاحات منطقی (ص ۱۳۸) درباره کلی می‌نویسد: «تصوری که افراد متعدد خارجی یا فرضی و ذهنی را شامل می‌شود، به عبارت دیگر مفهومی است که فی نفسه بر افراد متکثر قابل صدق باشد مانند تصور انسان...» در اساس الاقتباس (ص ۲۹) آمده است: «کلیات را از این جهت که کلی اند وجود جز در عقول و اذهان نبود و چون در خارج موجود باشند لامحاله در اشخاص موجود توانند بود» یعنی کلی وجود ذهنی دارد و اگر وجود عینی پیدا کند جزئی است

نگاهی  
به زمان  
بوف کور  
اثر  
صادق هدایت





نه کلی. مفهوم کلی را که از اعیان جزئی مستفاد می‌شود کلی طبیعی نیز گویند مثل مفهوم انسان و به تصور انسان کلی یعنی تصور انسان با قید کلیت کلی عقلی می‌گویند. خود کلی یا جزئی بودن هم امر ثابتی نیست، مثلاً انسان هر چند کلی است اما نسبت به حیوان جزئی اضافی است. این مفهومی است که در بوف کور همراه با مفاهیم مختلف زمان، زمان را شکل داده است و بدین ترتیب معنی جملاتی نظیر این روشن می‌شود: «آیا من يك موجود مجزا و مشخص هستم؟ نمی‌دانم! ولی حالا که در آینه نگاه کردم خودم را نشناختم» (ص ۵۲).

اما در مورد زمان باید گفت که یکی از فرقه‌های انسان معاصر با انسان قدیمی - و در نتیجه یکی از فرقه‌های ادبیات نو با ادبیات کهن - در همین مفهوم زمانهای غیرمتصل، زمانهای منکسر و درهم در مقابل مفهوم زمان خطی و مستقیم است که دریافت انسان قبل از قرن بیستم است. در فلسفه کهن ما از زمان با اصطلاح «کم متصل غیر قارالذات» یاد کرده‌اند و در تعریف آن نوشته‌اند: «کم متصلی که اجزاء آن فرار یعنی متجدد و سیال و غیر ثابت باشد به این معنی که هرگز اجزای آن و حتی دو جزء آن با هم موجود نتواند بود. به وجود آمدن هر جز مستلزم معدوم شدن اجزای قبل باشد و آن منحصر عبارت است از زمان که کمیتی است متصل و اجزای آن کاملاً به هم پیوسته است و هیچ‌گونه بریدگی و انقطاع و انفصالی بین اجزای آن نیست. منتهی همواره يك جزء آن یعنی يك لحظه یا يك دم آن که همین «آن» یا زمان حاضر باشد بالفعل وجود دارد و آنات سابق و لاحق (ماضی و مستقبل) همه معدوم است»<sup>۴</sup>.

این درست برخلاف زمان مطرح در بوف کور است که در آن زمانهای سابق و لاحق در کنار زمان حال وجود دارند یعنی در يك لحظه هم راوی را می‌بینیم که جوانی است و هم پیرمرد قوزی یا خنزرپنزی را که آینده راوی است. همین پیرمرد، از طرف دیگر زمان حال راوی هم هست به اعتبار اینکه راوی در برهه‌ای از زمان پیرمرد است و جزئی از کل اوست. از این رو برخی از سخنان راوی را باید در حقیقت از سخنان پیرمرد تلقی کرد: «آیا من خودم نتیجه يك رشته نسلهای گذشته نبودم و تجربیات موروثی آنها در من باقی نبود؟ آیا گذشته در خود من نبود؟» (ص ۸۹).

بدین ترتیب است که معنی جملاتی نظیر این، روشن می‌شود: «از کجا باید شروع کرد؟ چون همه فکریهایی که عجاله در کلام می‌جوشد، مال همین الان است، ساعت و دقیقه و تاریخ ندارد. يك اتفاق دیروز ممکن است برای من کهنه‌تر و بی‌تأثیرتر از يك اتفاق هزار سال پیش باشد...»

گذشته، آینده، ساعت، روز، ماه، و سال همه برایم یکسان است. مراحل مختلف بچگی و بیری برای من جز حرفهای پوچ چیز دیگری نیست. فقط برای مردمان معمولی، برای رجاله‌ها... برای رجاله‌ها که زندگی آنها رسم و حد معینی دارد - مثل فصلهای سال و در منطقه معتدل زندگی واقع شده است - صدق می‌کند» (ص ۵۳).

تعبیر جدید از مفهوم زمان به لحاظ علمی و فلسفی در آرای انشتین و هانری برگسون ملاحظه می‌شود و در آثار ادبی قرن بیستم مثلاً زمانهای مارسل پروست و جیمز جویس به کار گرفته شده است. هانری برگسون (متوفی در ۱۹۴۱) فیلسوف معروف فرانسوی عقیده داشت که دو مفهوم از زمان داریم یکی زمان کمی یا زمان نجومی که حاصل مطابقت زمان با بُعد است و دیگری زمان حقیقی یا فلسفی که ادراک آن با نفس است و مفهوم آن در حقیقت مفهوم مدت یا استمرار است. به نظر او اگر ذهن را از تصور همه اشیا و امور مادی پاک نگاه داریم می‌توانیم در اعماق درون حقیقت زمان را ادراک کنیم.

### در این داستان به صورت خلاصه چه اتفاق می‌افتد؟

کسی (راوی) زمان حال خود را شرح می‌دهد، اما در عین حال آینده خود را (داستان پیرمرد خنزرپنزی را) هم به موازات آن شرح می‌دهد، در نتیجه دو نوع ماجرا با هم مخلوط شده‌اند. زمان این داستان به صورت دو خط موازی است. پای قهرمان روی هر دو خط است. در يك خط راوی است که جوان است و ده سال پیش بچه بوده است و در يك خط پیرمرد خنزرپنزی است. داستان گاهی از زبان راوی و گاهی از زبان پیرمرد خنزرپنزی است. مثلاً آنجا که در اول بخش دوم گفته است هر که مرا دیروز دیده جوان بیماری دیده و امروز پیرمردی می‌بیند، این سخن از زبان پیرمرد خنزرپنزی است. اگر مثل زمانهای عادی، زمان طولی و مستقیم بود باید حوادث این پیرمرد را بعد از پایان کتاب می‌خواندیم....

#### پانویس

۱. انواع ادبی، سیروس شمیس، باغ آینه، ۱۳۷۰، ص ۲۱.
۲. همانجا، همان صفحه.
۳. همانجا، همان صفحه.
۴. فرهنگ اصطلاحات منطقی، دکتر محمد خوانساری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۱۴۲.

